

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امروز بحث فقهی را انجام می دهیم و بحث اصول را دیگر از فردا اگر خدا بخواهد ادامه می دهیم.

در ابواب مرتد، عرض شد که صحبت در دو جور ارتداد است:

یکی ارتداد ملی و دیگری ارتداد فطری.

ارتداد ملی آن ارتدادی است که مسبوق به شرک باشد.

و ارتداد فطری آن ارتدادی است که مسبوق به

اسلام باشد، کلا الأبوین أو أحد الأبوین، اینها

مسلمان باشند. این ارتداد، ارتداد فطری است.

آن وقت در این زمینه، دیگر روایات زیاد است

و ما این روایات را می خوانیم، آن روایاتی است که در آنها ماده اشتراک وجود دارد که بر محوریت این دو ارتداد است، آنها هیچ، آن روایاتی که در آنها مواد دیگر هست، آن روایات را مورد نظر بیاوریم تا اینکه ببینیم چه می شود؟

یک دسته از آن روایات، روایات ابوابی است که در مورد صبی و صبیّه است:

عن أبي عبدالله عليه السلام: في الصبي يختار الشرك و هو بين أبويه قال: لا يترك و ذاك إذا كان أحد الأبوين نصرانياً. خب این بحث در مورد صبی است که چون صبی تکلیف ندارد، در اینجا در روایت دارد لا یُترک یعنی مجبور می شود بر اسلام، اما نباید این را به قتل رساند، در صورتی که هنوز قلم تکلیف بر او قرار نگرفته.

روایت دیگر عن أبي عبدالله عليه السلام في الصبي إذا شبَّ فاختار النصرانيَّ و أحد أبويه نصرانيَّ أو مسلمين قال: لا يترك ولكن يُضربُ على الاسلام خب در اینجا صبی اختیار نصرانی می کند ولی حضرت در اینجا می فرمایند که باید این زده بشود بر اسلام، معنای یُضربُ علی الاسلام این نیست که حدّ بر او جاری بشود چون صبی حدّ ندارد، معنایش

این است که باید تنبیه بشود و سر خود نباید کاری را انجام بدهد. مثلاً فرض کنید که یک صبی هست، بچه است، ده ساله، دوازده ساله یا حتی ممیز است، چطور وقتی که می‌خواهد یک کار خلاف انجام بدهد پدر و مادر او را تنبیه می‌کنند، مثلاً فرض کنید که مریض است و می‌خواهد برود یک غذای نامناسبی بخورد، طعام نامناسبی بخورد، پدر و مادر او را تنبیه می‌کنند، این هم در اینجا حکم تنبیه را دارد.

روایت دیگر، روایتی است که عن ابی عبداللّه علیه السلام است و مثل همین است که در اینجا است. پس بنابراین، این روایات دلالت بر تنبیه صبی می‌کند، در موقعی که این صبی قبل از بلوغ، اسلام را طرد کند و ملل دیگر را انتخاب کند.

روایاتی که در اینجا هست یکی روایات مرتّد ملّی را در اینجا بیان می‌فرماید: محمد بن یعقوب عن محمد بن یحیی عن علی بن جعفر عن اخیه فی حدیث قال: قلت: فنصرانی<sup>۱</sup> أسلم، معلوم می‌شود این حدیث مقطوع است، در مورد نصرانی و غیر نصرانی، مسلمان باشد، حالا در مورد نصرانی حضرت این را بیان می‌کند: فنصرانی<sup>۲</sup> أسلم ثم ارتد،

قال يستتاب فإن رجع و إلا قُتل .

دیگری هم شبیه به همین است، عن أبي جعفر

عليه السلام في المرتد يُستتاب فإن تاب و إلا قُتل .

روایت دیگر، روایت جمیل بن درّاج است عن

أحدهما عليهما السلام في رجل رجع عن الإسلام،

فقال: يُستتاب فإن تاب و إلا قُتلَ خب في رجل رجع

نمی توانیم بگوئیم در اینجا این مطلق است، این

مبهم است، چون شرائط اطلاق فرق می کند، در

شرائط اطلاق ما می رسیم به آن. به عنوان مجمل بیان

می شود، ببینید، یک وقتی متکلم می گوید: یکی از

اسلام برمی گردد، رجل ارتدّ، رجل رجع عن

الإسلام، یکی از اسلام برمی گردد. بعد حضرت در

اینجا می فرماید که يستتاب، باید توبه داده بشود.

یک وقتی نه، سائل این است که می گوید رجل رجع

عن الإسلام، اگر یک مردی برگردد از اسلام چه باید

کرد؟ خب، یک وقتی من می گویم یکی از اسلام

برمی گردد، یک وقتی می گویم: اگر مردی برگشت،

این دو لحن کلام خیلی تأثیر دارد در استفاده اطلاق

و عدم استفاده اطلاق. یک وقتی می گویم که رجل

رجع عن الإسلام، رجل، و این نکته مهمی است ها!

این نکته ای که ما می گوئیم اکثر این اطلاقات در مقام

اجمال هستند به خاطر این است که به این نکته، اصولیین پی نبرده‌اند، که متکلم، نحوه تکلم او به چه کیفیتی است؟ یک وقتی فقط منظور متکلم، بیان حکم است، یک وقتی منظور متکلم تشخیص موضوع است.

اگر بیان حکم باشد، فقط یک حکمی را می‌خواهد بیان کند، یا بن رسول الله، رجل رجوع عن الاسلام، یک نفر از اسلام برمی‌گردد، چکار باید کرد؟ راوی در اینجا فقط می‌خواهد حکم رجوع از اسلام را بداند اما کیفیاتش، کدام رجل، ملی، فطری، اینها را هیچ اصلاً مدّ نظر ندارد، به اصطلاح به عنوان این که می‌گوئیم فقط اخبار از مای شارحه، همین، دیگر مای حقیقه مدّ نظر نیست، گرچه ما گفتیم مای شارحه نداریم حالا بنابر ممشای با قوم، یک وقتی از مای شارحه می‌خواهد سؤال بکند. فرض کنید می‌گوید که فلان گیاه چیست؟ می‌گویند فلان گیاه، گیاهی است که می‌ریزند در آش یا آبگوشت و می‌خورند، اما اینکه چیست، خصوصیاتش چیست؟ نمی‌گوید.

یک وقت می‌گوید فلان گیاه چیست؟ می‌گویند: آقا، فلان گیاه، اینجا این طور است، در

آنجا در می آید. این خواص را دارد، این خصوصیات را دارد و برای این امراض مفید است و موارد استعمالش را هم می گویند، این مای حقیقه می شود.

خب در صورت اوّل، این اخبار، اخبار اجمالی است.

در صورت دوّم، این اخبار اخبار حقیقی است. در مقام اجمال و مقام اطلاق، فرق این است که در مقام اجمال، فقط منظور متکلم یا منظور امام علیه السلام، صرف بیان اجمالی مسأله است، امّا بیان تفصیلی او، این می شود به مقام اطلاق. لذا اگر یاد آقایان باشد قبلاً گفتیم که بین اطلاق و بین عموم هیچ فرقی نیست الا اینکه در عموم، الفاظ دالّه بر عموم است، امّا در اطلاق، لفظ دال بر عموم نیست، ولی از نقطه نظر مصداق و از نقطه نظر متفاهم عرفی و از نقطه نظر دلالت دالّ کلامی و لفظی، هم عموم و هم اطلاق، دلالت تام دارند بر جمیع افراد و مصادیقشان و دال بر ترتّب حکم است بر جمیع افراد و مصادیق، از این نقطه نظر هیچ فرقی بین اطلاق و بین عموم

نیست و ۹۰٪، تسعین بالمئه، تمام اشتباهاتی که در اینجا اصولیّین کردند بین اجمال و بین اطلاق، این برگشتش به این است که نحوه بیان مسأله را خلط کردند، متوجه نشدند که این نحوه بیان، این موجب می‌شود...

لذا فرض کنید که در این مورد اگر کسی دیگر باشد، این طوری می‌کند، مثلاً در روایت جمیل می‌فرماید که، فی رجل رجع عن الاسلام، فقال: يُستتاب فإن تاب، و الّا قُتل، خب، اگر یک شخصی در اینجا سؤال کند که یابن رسول الله، آخر این چه حکمی است که شما می‌فرمایید؟ رجل رجع عن الاسلام يُستتاب و الّا قُتل، این، يُستتاب و الّا قُتل، این در اینجا چیست؟ - اینی که من الآن دارم خدمتان عرض می‌کنم به خاطر این است که مطالبی که بعد می‌خواهد بیاید، بر این اساس است - این چیست؟ اگر واقعاً منظور امام علیه السلام این باشد که در مرتد باید استتابه داده بشود و الّا قُتل، خب از اول حضرت می‌فرمود که این حکم استتابه و قتل بعد از استتابه، این مختص به مرتد ملّی است، نه عام و شامل به نسبت به مرتد ملّی و مرتد فطری. خب این کاری ندارد، امام علیه السلام بفرماید المرتد

علی قسَمین، مرتد فطری و مرتد ملی، ملی یُستتاب و اَلّا قتل، الفطری لا یستتاب و قُتل، خب چرا حضرت این را فرمود؟ متکلم آخر وقت کم نمی آورد که حالا فرض کنید که شماره بپردازد مثل تلفن، تلفن راه دور یا مثلاً تلگراف که هر کلمه اش فرض کنید که یک تومان یا دو تومان پولش است، اینها به خاطر اینکه وقت کم می آورند اینقدر تلگرافی بخواهند... نه آقا جان، نشسته دارد سؤال می کند و تا ظهر هم امام در مسجد مدینه می نشست، افراد می آمدند و سؤال می کردند، خب، این که کاری ندارد که حضرت...، این مقام را می گوئیم مقام اجمال.

سؤال: خب این با قرینه روایت دیگر روشن شد از خود روایت چطور ما می توانیم این اجمال را بدست بیاوریم؟

جواب: ببینید، فرض کنید که یک وقتی راوی آمده نشسته، قبلاً یک سؤال کرده، این سؤالش مربوط به اقسام مرتد است، بعد حضرت این مرتد فطری را بیان کرده، مانده مرتد ملی، اینجا یک نفر می آید یک سؤال می کند، فرض کنید که آقا در مورد مرتد ملی حکم چیست؟ حضرت می فرماید که



یستتاب و الّا قُتل، آن مقدار از روایت را ما نمی دانیم، چون از مجلس امام علیه السلام که فیلمبرداری نکردند که ما بدانیم قبل از این، کی، چی پرسیده، نه! ما وسائل الشیعه را باز می کنیم، باب أنّ المرتدّ عن ملّة یُستتاب، اصلاً خبر هم نداریم، که این که الآن فرض کنید که روایت جمیل بن درّاج هست، این جمیل، الآن در چه وضعیتی بوده، قبلاً از امام...؟

ببینید اینها خیلی مطالب و نکات مهمی است، اینها مطالب، مطالب روائی است و بسیار جای دقت است، همین ها خیلی به انسان فهم می دهد که انسان بداند این جمیل که آمده سؤال کرده، مرتجلاً و ابتداءً و اولاً بلا اوّل این سؤال را کرده از امام، یا اینکه قبلاً این سؤال مطرح شده و بعد جمیل...، لذا به واسطه عدم درک صحیح کیفیت تکلم و تخاطب، خیلی از اشتباهات برای فقیه پیدا می شود، خیال می کند که این روایت الآن مطلق است، رجل رجع عن الاسلام، فقال: یُستتاب و الّا قتل، خب این می گوید این منافات دارد با روایاتی که دلالت می کند بر اینکه لایستتاب. خب چه اشکال دارد امام بگوید لا یُستتاب، خب، این، رجل رجع عن الاسلام حضرت

بگوید، لا یُستتاب، آن شقّه را بیان کند، یعنی شقّه مرتد فطری را بیان کند. چرا حضرت آمد این شقّه را بیان کرد؟ اینجاست که ما به این نکته می‌رسیم که در مورد ارتداد باید اوّل استتابه باشد، یعنی در اینجا جمیل در نحوه ملّی و فطری نیامده سؤال بکند، آمده از اصل ارتداد سؤال کرده. مسأله ملّی و فطری، این از موضوعات متفرعه بر ارتداد است و این مطلب، مطلب مهم است. مطلب مهم این است که اولاً بلا اوّل، اگر یک فردی مرتد شد، این را نباید بکشند. چه ملّی باشد، چه فطری باشد، نه، اولاً بلا اوّل یُستتاب، یُستتاب و الّا قتل، باید توبه‌اش بدهند، اگر توبه نکرد، باید که کشته بشود. مقتول بشود. آن وقت حالا که یُستتاب و قبول نکرد، حالا باید چه کارش کنند؟ حالا دو جور می‌شود: یا ملّی می‌شود یا فطری می‌شود، اگر فطری بود، قُتل، اگر ملّی بود باید توبه مطابق، یعنی نگهش دارند ثلاثة ایام، توجه فرمودید؟ آن ثلاثة ایام را اسمش را می‌گذارند استتابه، نه اینکه از اول نسبت به مرتد فطری هیچ اقدامی نکنند فوراً شمشیر را بگذارند زیر گلویش و نسبت به مرتد ملّی ثلاثة ایام صبر کنند و بعد او را از بین ببرند. اینجاست که ما می‌فهمیم این روایت،

اصلاً در مقام تعیین ملّی و فطری نیست، این برگشتش به چیست؟ به این...

...باید روایات را دسته بندی کنیم [و بعد حکم را بدست بیاوریم] لذا چون یک عده متوجه این مطلب نشدند، آمدند گفتند نه آقا، این روایت در مقام اطلاق است دیگر، یستتاب و الا قتل. این روایت مطلق نیست، این روایت فقط اصل ارتداد را بیان می کند، این با روایاتی که دلالت می کند بر مرتد ملّی، ما می آئیم این، فی رجلٍ رجع عن الاسلام را، این رجل که مطلق هست، این مطلق را ما می آئیم تخصیصش می زنیم به مرتد ملّی نه به مرتد فطری، در حالتی که اینجا اصلاً مقام، مقام اطلاق و اجمال نیست، این مقام، فقط مقام تبیین اصل مسألة ارتداد است، نه کیفیت و شقوق ارتداد، ارتداد ملّی و ارتداد فطری.

سؤال: خب چه فرقی دارد با آن روایت...

جواب: یقتل، بله،

سؤال: بدون استتابه

جواب: در آنجایی که یقتل بدون الاستتابه، در

آنجا باید ما حمل کنیم آن روایات را که راوی فارغ شده از بیان مسألة ارتداد، حضرت آمدند مسألة

ارتداد را بیان کردند. حضرت ابتداءً، همین طور که من الآن دارم صحبت می‌کنم، بهذه کیفیه، یعنی اول مسأله ارتداد را من بیان می‌کنم، بعد آن وقت مسائل دیگر.

در مسأله ارتداد من می‌گویم که: رجلٌ رجع عن الاسلام، يُستتاب، تمام، هذه المسأله فى خصوص الارتداد. بعد رجل رجع عن الاسلام، يُستتاب وَاَلَّا قُتِلَ، هذه کیفیه یتتہی الی المرتد الملی، وبعده هذا الرجل رجع عن الاسلام، لا بُدَّ أن یُقْتَلَ بدون الاستتابه، هذه المسأله یتتہی الی الرجل المرتد الفطرى. پس بنابراین در وهله اول، حکم اصل ارتداد بیان می‌شود و در مراحل بعد، آن روایات، دلالت بر شقوق ارتداد می‌کند، پس الآن در اینجا بحث به اصل ارتداد است، یعنی به مجرد الارتداد لا نَحْكُمُ عَلَيْهِ بِالْقَتْلِ وَ لَا بُدُّ مِنَ الْاِسْتِتابِ، ...؟

پس بنابراین در مسأله ارتداد، این طوری که حضرت در اینجا می‌خواهد بفرماید این است که در اصل مسأله ارتداد، به مجرد [اینکه یک شخص، مرتد] بشود، نباید او را داخل در ملى کرد و نباید او را کشت، باید او را متوجه کرد، باید با او بحث کرد،

باید با او تکلم کرد، استتابه در اینجا به معنای این است، بعد از این استتابه، آن ارتداد اصلی در اینجا می آید ثابت می شود، بعد از استتابه. پس ما دو جور ارتداد در اینجا می توانیم تصور کنیم: یک ارتداد بدوی هست و آن اینکه هر شبهه‌ای در شخص پیدا بشود، و حتی من این را خدمتان عرض کنم که بسیاری از بزرگان، اینها درشان شبهه پیدا می شد!

نقل می کنند می گویند که یکی از بزرگان بود، از معاریف نجف، این یک وقتی خدمت مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی رسید گفت: آقا، برای من عجیب شبهه‌ای پیدا شده در توحید و من به کسی نگفتم و دارم از بین می روم. دارم می میرم. الآن من مشرک شدم! ایشان فرمودند: شبهات چیست؟ شبهه‌اش را بیان کرد، یک شبهه‌ای در توحید داشت. یعنی از علماء بود، نه اینکه فرض کنید که نصرانی بود یا فرض کنید که یک شخص...، از علماء بود! گفت: شبهه‌ای در توحید برای من پیدا شده و من دارم کافر می شوم! ایشان فرمودند: مدتی با من باش. یعنی ملازم، مصاحب و ملازم با مرحوم آخوند ملا

حسینقلی باش. اتفاقاً یک وقتی این مطلب را هم  
مرحوم آقا می فرمودند. بعد ایشان یک اربعین با  
مرحوم آخوند ملا حسینقلی بود. فی السفر و الحضر،  
ملازم آخوند بود. در منزل ایشان می رفت، می آمد.  
در مسجد می رفتند مرحوم آخوند، ایشان هم  
می رفت در مسجد و به طور کلی...، بعد یک روز در  
مسجد کوفه نشسته بودند. دست این آقا کتاب لمعة  
مرحوم شهید بود. مرحوم آخوند، رو کردند به این  
شخص و گفتند که چه کتابی است در دست؟  
گفت: آقا لمعه است، شرح لمعة مرحوم شهید.  
گفتند که باز کن. همین! این هم همین طور باز کرد،  
اتفاقاً یک روایتی بود در آنجا مربوط به صلاة بود،  
مربوط به تجارة بود، مربوط به...، خلاصه یک  
روایتی بود. اصلاً حالا شاید ربطی هم به شبهة آن  
فرد نداشت، ایشان فرمودند: این روایت را بخوان،  
این روایت را خواند، تا روایت را خواند شک بر  
طرف شد، یعنی تمام آنچه که شک و اینها بود همه  
مرتفع شد. گفت: آقا من دیگر شک ندارم. ایشان  
گفتند: حالا دیگر برو. به این می گویند ارتداد بدوی.

در ارتداد بدوی، اصلاً معنا ندارد که ما بگوئیم این مرتد است. این ارتداد، ارتداد بدوی می‌شود.

آن وقت در اینجا دارد فی رجل رجع عن الاسلام، این رجل نه اینکه به قرینه یستتاب فان تاب و الا قتل، این مربوط می‌شود به مرتد ملّی، که بگوئیم ذیل روایت مخصّص یا مقید صدر روایت است. یعنی حکم در اینجا می‌آید قرینه می‌شود برای تقید موضوع. موضوع را به، نصرانیُّ اُسَلَمَ، مقیدش می‌کند به قرینه روایات دیگر، یعنی ما در اینجا روایات دیگری داریم، این روایات دیگر می‌آید، این موضوع ملّی و فطری را - ببینید نکته در اینجا است که می‌خواهم برسم - روایات دیگر می‌آید موضوع ملّی و فطری را مشخص می‌کند، وقتی مشخص شد، ذیل روایت، یستتاب فان تاب و الا قتل مخصوص می‌شود به مرتد ملّی، نه به مرتد فطری. با این اختصاص، ما صدر روایت را که رجلٌ رجع عن الاسلام است مقید می‌کنیم موضوع را به مرتد ملّی، نه، ما این را نمی‌گوئیم. ما می‌گوئیم که این روایت اصلاً دلالت بر مرتد ملّی و فطری نمی‌کند، وقتی که می‌گوید رجلٌ رجع عن الاسلام، این اختصاص به مرتد ملّی ندارد، این ارتداد بدوی را اصلاً بیان

می‌کند. حضرت می‌گوید: در ارتداد بدوی باید استتابه باشد.

ما دو جور ارتداد داریم، دو جور هم استتابه داریم. اول ارتداد بدوی. مثل همین که برای این عالم پیش آمد. اینی که برای این عالم پیش آمد، این ارتداد، ارتداد بدوی است و به این ارتداد واقعی نمی‌گویند. همین می‌گویند: ردّ، شبهه‌ای که پیدا بشود می‌گویند: ارتد. این ارتداد، ارتداد بدوی است. ملازم با این ارتداد، استتابه بدوی است. استتابه بدوی یعنی بیان امور، محاجّه، مباحثه، مطالب را برای این شخص تبیین کردن، تعریف کردن، این را می‌گویند استتابه بدوی. خوب، بر این اساس اگر این استتابه مؤثر واقع نشد. می‌رود ارتداد ثانوی که ارتداد جدّی هست، ارتداد واقعی.

در ارتداد جدّی و ارتداد ثانوی که ارتداد واقعی هست، حکم تقسیم می‌شود به دو قسم: اگر ملّی باشد، استتابه، به عنوان حبس ثلاثة ایام است. استتابه به عنوان ضرب و تهدید و مسائل جدّی است. اگر این شخص استتابه کرد که کرد و الّا قُتِلَ. در مرتدّ جدّی در مورد فطری، یک مسأله‌ای که در اینجا



هست، این است که قُتل، چرا برای اینها...؟ به خاطر تخفیف. چون این شخص قبلاً نصرانی بوده، خب دارای افکار نصرانی است. اسلام در اینجا آمده علاوه بر استتابة اُولی، یک تخفیفی به او داده، یک مهلتی به او داده که این مهلت را...، و این عین عدل است، این عین عدل است که با هر کسی به مقتضای موقعیت و به مقتضای جوانب عمل بشود. به مقتضای ملی بودنش یک تخفیف هم در اینجا داده شده، اما حکمش در واقع قتل است، می‌بایست بکشندش، شارع در اینجا آمده از باب تخفیف و متناً علی العباد یک مهلتی هم به این داده است ولی در واقع چون حکم، حکم قتل است، لذا در مرتد فطری این حکم را اجرا می‌کنند. پس دو جور ارتداد در اینجا داریم و دو جور استتابة، این یک بیانی که مربوط به این روایت است.

روایت دیگری که هست روایت جابر بن عبدالله است عن ابي عبدالله عليه السلام، قال: اُتی أمير المؤمنين عليه السلام، برجل من بنی ثعلبه، قد تنصّر بعد اسلامه؟، فقال له امیرالمؤمنین علیه السلام، ما يقول هؤلاء الشهود؟ فقال: صدقوا و انا

أرجع عن الاسلام فقال: أما أنک لو کذبت الشهود  
لضربت عنقک، وقد قبلت منک فلا تعدّ، فإنک إن  
رجعت لم أقبل منک رجوعاً بعده. حضرت در اینجا  
می فرماید که اگر می آمدی و می گفתי شهود دروغ  
گفتند، من گردنت را می زدم ولی الآن چون راست  
گفت، مرد و مردانه آمدی گفתי، بله، خلاصه این  
دینی که الآن به ما می گویند ما نمی خواهیمش، چون  
مرد و مردانه گفתי، ما از تو قبول می کنیم ولی دیگر  
این کار را نکن و خلاصه نیا این مطالب را بگو، خب  
البته این روایت هم روایتی است که آن کیفیت  
استتابه و فلان و این حرفها را بیان نمی کند.

روایت دیگر...

سؤال: اگر شهود را تکذیب می کرد، در حقیقت  
ردّ ارتداد خودش را می کرد...

پاسخ: ببینید اگر تکذیب شهود را می کرد، چون  
شهود مسلم بودند، یعنی در تأییدشان، این شهود  
صادق بودند، بنابراین یک عناد در اینجا مطرح می  
شود که این شخص از یک طرف اظهار ارتداد  
می کند، از یک طرف انکار ارتداد را می کند به  
واسطه شهود، در این صورت عناد مشخص می شود،  
وقتی که عناد مشخص شد، آن وقت این مطالب ما

در اینجا پیدا می‌شود که این معلوم می‌شود که قصد دارد. یعنی قصد ایذاء دارد، قصد اضرار دارد، قصد افساد دارد، این مطلب است، حضرت این را می‌خواهند بگویند. ولی می‌گویند: نه، این خیلی راحت و صادقانه آمد گفت: بله، من مرتد شدم و الآن من، أرجع الى الاسلام، من به اسلام برمی‌گردم سؤال: پس این روایت، یک نوع تخفیفی است برای مرتد فطری؟

جواب: بله، البته این مرتد، مرتد ملّی است، قد تنصّر بعد اسلامه.

روایت دیگر، روایت، ابی عبدالله علیه السلام است، قال: قال امیر المؤمنین علیه السلام المرتد عن الاسلام، تُعزَل عنه امرأته و لا تُؤکل ذبیحته و یُستتاب ثلاثة أيام، فان تاب و الّا قتل يوم الرابع.

سؤال: در روایت قبل اگر شهود را رد می‌کرد، دیگر استتابه نداشت؟

پاسخ: اگر شهود را رد می‌کرد، نه دیگر.

سؤال: باز نصرانی بود، در روایت قبل که فرمودند سه روز استتابه بدهند بعداً...،

جواب: ببینید حضرت که در اینجا...،

سؤال: ولو اینکه عناد هم داشته باشد

جواب: نه، عناد داشته باشد نه، در اینجا دیگر

استتابه ندارد، چون استتابه...،

سؤال: بالاخره مرتد ملی است

جواب: مرتد ملی باشد، ولی مرتد ملی را اگر در

مقام انکار و اینها باشد، باز دلیل ندارد بر اینکه

استتابه...، استتابه برای تخفیف است نه برای کسی

که...، یعنی ببینید! در اینجا حکم استتابه وقتی که

یک حکم متناً علی العباد باشد، پس بنابراین نفس

استتابه ثلاثه ایام نمی تواند موضوعیت داشته باشد،

استتابه ثلاثه ایام از باب متناً علی العباد است و

تخفیف برای رجوع است، اما اگر فرض کنید که از

اول فهمیدیم این شخص معاندی است، استتابه ثلاثه

ایام نمی خواهد همان جا باید او را بکشند.

سؤال: اگر تکذیب کند شهود را...

جواب: نه،

سؤال: اثبات نشود که...

جواب: نه یک وقتی که تکذیب می کند می گوید

اینها اشتباه فهمیدند من منظورم این نبود، این را

می خواهد بگوید- عرض کردم اینها همه چیزهایی

است که انسان با فهم الحدیث اینها را بایستی که بگوید- وقتی تکذیب می کند یک وقتی است که می گوید اینها دروغ می گویند، یک وقتی نه، می آید می گوید که اینها اشتباه فهمیدند، من منظورم این نبود. خب خیلی وقتها انسان مطالب را اشتباه می فهمد دیگر. اشتباه می فهمد و بعد حکم تکفیر را می دهد که برای ما دادند دیگر! البته سه سال است عوضی می فهمند نه اینکه...!

و عن عدة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن محمد بن الحسن بن شمعون عن عبد الرحمن، عن ... عن أبي عبد الله قال: قال أمير المؤمنين: المرتد عن الاسلام تُعزل عنه امرأته و لا تُؤكل ذبيحته و يستتاب ثلاثة أيام، فان تاب، و الّا قتل يوم الرابع. این هم یک روایت.

روایت دیگری هست در اینجا: انّ بنی ناجیه قوماً كانوا يسكنون الأسياف و كانوا قوماً يدعون في قريش نسباً و كانوا نصارى، فأسلموا، ثم رجعوا عن الاسلام، فبعث أمير المؤمنين عليه السلام، إعل بن القيس التميمي، فخرجنا معه، فلما انتينا الى القوم جعل بيننا و بينه أمارة، يك علامتي گذاشت که اگر من این کار را کردم شما بکشید فقال: إذا وضعتُ

یدی علی را سی فضعوا فیهم السلاح، فأتاهم فقال: ما أنتم علیه؟ فخرجت طائفة فقالوا: نحن نصاری فأسلمنا لا نعلم دیناً خيراً من دیننا، یعنی اسلام، فنحن علیه، و قالت طائفة: نحن کنا نصاری ثم اسلمنا ثم عرفنا أنه لا خیر من الدین الذی کنا علیه، فرجعنا الیه، یعنی برگشتند دوباره نصرانی شدند. فدعاهم الی الاسلام ثلاث مرّات فأبوا، اباء کردند، فوضع یده علی رأسه، قال: فقتل مقاتلیهم، و سبی ذراریهم، قال: فأتی بهم علیاً علیه السلام فاشتراهم مصقلة بن هبيرة بمئته ألف درهم فأعتقهم و حمل الی علی علیه السلام خمسين ألفاً فأبی أن یقبلها، قال: فخرج بها فدفنها فی داره و لحق بمعاوینة، قال: فأخرب أميرالمؤمنین علیه السلام داره و أجاز عتقهم، این روایت، روایتی است که در مورد اینها هست و این دلالت می کند بر اینکه اینها در مقام مقاتله برآمدند، لذا با اینها، این شخص مقاتله کرد و قتال کرد.

روایت دیگر، روایت محمد بن علی ...،

سؤال: مرتدین که در مقام مقاتله نبودند؟

جواب: خب، حضرت با مقاتلینشان جنگیدند،

نه با افرادی که جنگ نکردند، یعنی با آنهایی که در

مقام قتال بودند.

یکی هم روایت، محمد بن علی بن الحسین

سؤال: ...؟

جواب: بله و این روایت تأیید می کند که استتابة

ثلاثة ایام یک حکم بطی نیست، یک حکم تخفیفی

است در مقام عدم عناد. اما اگر مقام عناد باشد،

اصلاً استتابة ثلاثة ایام نمی خواهد. این تأیید همین

مطلب ما بود در اینجا.

محمد بن علی بن الحسین، قال: قال علی علیه

السلام: إذا أسلم الأب جرّ الولد إلى الإسلام، ولد هم

به اسلام باید منتسب بشود، فمن أدرك من ولده

داعی الی الاسلام فإن أبی قتل، و إن أسلم الولد لم

یجرّ أبویه و لم یکن بینها میراث. خب، این هم

روایتی است که احد الأبوین مسلم باشند، مرتد ملّی

یا فطری است.

بحث دیگر درباره المرأة المرتدة است که لا

تُقْتَلْ بِلِ تَحْبَسُ و تُضْرَبُ و يُضَيَّقُ عَلَيْهَا:

این روایت به روایت طوسی معروف شده، فی

المرتدة عن الاسلام قال: لا تُقْتَلُ و تُسْتَحْدَمُ خدمة

شدیده و تُمْنَعُ الطعام و الشراب إلا ما یُمسک نفسها،

و تُلبَسُ خُشن الثیاب، و تُضْرَبُ علی الصلوات این

هم یک روایت که دلیل بر این است که اصلاً در مورد زن، چون زن در تحت احساسات واقع می‌شود، یکی از مواردی که مربوط به زن هست و دلالت بر نقصان عقل زن می‌کند، ببینید چقدر روایات، روایات دقیقی است، اینهایی که می‌گویند عقل زن کامل است، بیایند اینها را ببینند، زن یک موجود احساسی است و این موجود احساسی خیلی زود تحت تأثیر واقع می‌شود، نمی‌تواند تحمل کند، فوراً انکار خدا و توحید و رسالت و مبدأ و معاد و همه چیز را می‌کند، می‌گوید اصلاً دینی وجود ندارد. لذا در این گونه موارد، اسلام چون یک دین منطقی است و یک تشریح منطقی هست مجال می‌دهد به این افراد، اگر زن آمد انکار کرد، فوراً او را اعدام نمی‌کنند، فوراً او را نمی‌کشند، بلکه در اینجا او را نگه می‌دارند، او را حبس می‌کنند و او را در موضع راحت نمی‌گذارند. ببینید انسان خیلی عجیب است، اتفاقاً این روایات، خیلی روایات عالی است، یعنی انسان خیلی مطالب را از آنها می‌تواند دریاورد، اگر انسان همیشه در موضع استراحت باشد، هیچ وقت به خودش توجه نمی‌کند، این فشارها است که برای انسان حقایق را روشن می



کند، اگر انسان همیشه در ناز و نعمت باشد، همیشه متنعم باشد، همیشه... هیچ وقت به فکر معاد نمی افتد، هیچ وقت به فکر خدا نمی افتد، هیچ وقت به فکر آخرت نمی افتد، چون در...، اما وقتی که فشار بر انسان آمد، انسان متوجه خودش می شود، خلأ خودش می شود، نقصان خودش می شود، آن مسائلی که مربوط به خودش است می شود تا آن حقایق برای انسان بوجود بیاید و انسان رشد پیدا کند، دقیقاً همین مسأله در مورد ارتداد است، اولاً اسلام آمده با زن، به عنوان یک موجودی که شدیداً تحت تأثیر احساسات است، زن را این طور می داند و حکمی که روی این می آورد؛ این حکم مطابق با مرد نیست، در مورد مرد، اعدام اما در مورد زن باید حکم...، این خیلی عدالت است دیگر! این واقعاً کمال عدالت است، که باید اینجا بر اساس احساسات عمل کند.

پس معلوم می شود حکم ارتداد، اولاً بلا اول این یک حکم عقلی است. یعنی بر اساس عقل و شعور و علم و درایت رفته است نه اینکه ارتداد از اول یک حکم بطئی موضوعی لا یتغیر و لا یتدبّل است که هیچ گونه عقل و منطق و علم در اینجا راه و طریقی

ندارد. لذا آمده حکم مرد و زن را از اول جدا کرده. راجع به مرد آن طور، راجع به زن این طور، چون زن تحت احساسات واقع می‌شود. شوهر دعوایش می‌کند، این اصلاً خدا را انکار می‌کند می‌گوید: اصلاً خدایی وجود ندارد. این چیه که خدا آمده همه امتیازات را به مردها داده، به زنها اصلاً امتیاز نداده. من این خدا را قبول ندارم. فوراً می‌گوید قبول ندارم و من دیدم که بعضی‌ها دیگر نماز هم نمی‌خوانند یعنی تا یک فشاری به آنها وارد بشود، اصلاً نماز را هم می‌گذارند کنار، دیگر نماز هم نمی‌خوانند. خب اینکه بگوید آقا مرتد شدی، همان جا بگیرد این را سیاهش کند، اینکه نیست این طور! صبر می‌کند، بابا حالا خب تو آمدی دعوایش کردی، زدی، آمدی در فشار گذاشتی حالا یک خرده به او بخند، یک خرده به او محبت بکن، همه را قبول می‌کند، هم خدا را و هم پیغمبر را، و چیزهای دیگر را، همه را قبول می‌کند. خب این یک مسأله است. حالا آمد و مرتد شد، نه، حالا اگر که مرتد شد، این را نباید رها کرد؛ باید در یک موضع مناسبی قرار داد که این موضع مناسب، او را در فکر خودش متصلب نکند، مُتَحَجِّر نکند، بلکه او را به خود بیاورد. لذا دارد تُسْتَخْدَم

خدمة شديدة و تُمنع الطعام و الشراب إلا ما يمسك  
نفسها و تلبس خُشن الثياب

سؤال: پس سلوک هم مال این است که در  
حقیقت مرته‌ها را برساند به توحید واقعی؟

جواب: خب بله دیگر، همه ما مرتد هستیم،  
واقعش را نگاه بکنیم مرتد هستیم، اینها همه‌اش برای  
این است. **كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيْطَغِي** ﴿العلق، ۶﴾ **أَنْ رَأَهُ**  
**اسْتَغْنَى** ﴿العلق، ۷﴾ عجیب آیه‌ای است واقعاً،  
استغناء طغیان می‌آورد! استغناء طغیان می‌آورد!  
کسی که استغناء نداشته باشد این...، لذا دیدید که  
این کسانی که دور و بر پیغمبر و اینها بودند، اینها  
همه افراد بی بضاعت بودند، مستضعف بودند. خیلی  
کم افرادی پیدا می‌شدند که اینها غنی بودند و به  
دنبال پیغمبر بودند. به دنبال بزرگان هم همین طور.  
آنهایی که می‌آیند و اهل پول و فلان و این حرفها  
هستند، استغناء هستند روحیه طلب در آنها خیلی کم  
است. روحیه طلب، در افرادی است که آن افراد،  
اینها جهات صارفه و منحرفه و مانعاً از طریق و راه  
برای آنها نیست. این هم یک مطلب. ما همچین حال  
درست و حسابی هم نداریم!

روایت دیگر، روایت محمد بن علی بن الحسین است، عن ... عن جعفر، عن أبيه عليه السلام قال: إذا ارتدَّت المرأة عن الإسلام لم تقتل و لكن تحبس أبداً خب این هم دلالت می کند بر اینکه به طور کلی حکم قتل بر مرأه وجود ندارد.

باسناده... عن ابی عبدالله علیه السلام قال: لا یخلد فی السجن الا ثلاثة: الذی یمسک علی الموت، یعنی یک کسی ... و المرأة ترتد عن الإسلام و السارق بعد قطع الید...

سؤال: یمسک علی الموت؟

جواب: یک شخصی یکی را می گیرد، آن یکی می آید گردنش را می زند، این را باید حبس ابد کرد، یعنی شریک در قتل.

روایت دیگر: عن أبی عبدالله علیه السلام، قال: المرءة یستتاب فان تاب و الا قتل، و المرأة تستتاب فان تابت و الا حبست فی السجن، و أُضْرِبُهَا، به او ضرر می رسانند، این هم روایت دیگر.

یک روایتی در اینجا هست این روایت با آن روایت های دیگر فرق می کند. قضی امیرالمؤمنین علیه السلام فی ولیدة كانت نصرانیة فأسلمت و وُلِدَتْ لسیّدها، ثمَّ إنَّ سیّدها مات و أوصی بها عتاقة

السريه على عهد عمر فنكحت نصرانياً ديرانياً و  
تنصرت فولدت منه ولدين و حُبِلت بالثالث، فقضى  
فيها أن يُعرض عليه الإسلام، فعرض عليها الإسلام،  
فأبت، فقال: ما ولدت من ولد نصرانياً، فهم عبيدٌ  
لأخيهم الذي ولدت لسيدها الأول، و أنا أحبسها حتى  
تضع ولدها، فاذا وُلدت قتلتها اين روايت دلالت بر  
قتل می کند که خب در اين روايت، بايد نظر بشود و  
علت قتلی که در اين روايت هست، بايد روشن  
شود. اين از آن مواردی است که خب، بايد در آن  
نظر بشود. که البته در اینجا شيخ گفته که اين از  
احکام اختصاصی است، از قضاوتهاي اختصاصی  
است و تسری به غير داده نمی شود. اين از موارد  
مخصوص است. اما در اینجا باز ما می توانيم راجع  
به اين قضيه بحث کنیم و در اینجا خود مرحوم شيخ  
حر می فرماید که: و لعلها تزوجت بمسلم، ثم ارتدت  
و تزوجت، فاستحقت القتل لذلك، که اين هم دليل  
نمی شود، نه، اين دليل بر اين قتل در اینجا نیست.

سؤال: ...؟

جواب: بله ديگر، حکمش قتل نیست.

تا اینجا احکام مرتد بود، از اين به بعد احکام  
مربوط به زنديق و منافق و ناصب است، اينها را هم

که خب بایستی که بخوانیم. چون راجع به اینها هم  
مطلب هست. اینها هم اگر برگردند، یا یکی ناصبی  
بشود یا سب کند، در اینجا چه حکمی دارد که اینها  
از احکام مهم است. مخصوصاً در این دوره و زمان  
که خیلی‌ها ممکن است که سب کنند یا هتک احترام  
کنند و اینها، باید ببینیم که چه حکمی پیدا می‌کند که  
انشاء الله دیگر برای بعد.

...یک وقتی عصبانی می‌شود سبّ می‌کند، یک  
وقتی نه، اصلاً به طور کلی می‌گوید آقا این چیست  
مسخره بازی در آوردند! اصلاً این دین نیست!  
چیزی نیست! پیغمبر!...

سؤال: این سبّی که طرف مثلاً به امیرالمؤمنین می  
کند این چکار به عصبانیت دارد؟ طرف عصبانی  
می‌شود به خودش لطمه می‌زند پس این نسبتی با  
اعتقاداتش دارد دیگر؟

جواب: کدام؟

سؤال: شخصی که سبّ می‌کند به ائمه علیهم  
السلام،

جواب: خب این هم همین طور است، سبّ به

ائمه هم موجب ارتداد است دیگر، چون سبّ  
اگر...،

سؤال: سبّ از خشمگینی اش و ناراحت عصبی  
اش بوده، مثلاً عصبانی بوده؟

جواب: نه، فرض بکنید که یک آخوندی یکی را  
عصبانی کرده، این به جای اینکه به آن آخوند فحش  
بدهد به ائمه می گوید ای بر پدر آن دینی که اینها  
مثلاً...، پیغمبری که آمده این طوری همه را چی چی  
کرده، حالا اگر پیغمبر را برایش خوب تعریف بکنند  
این نمی گوید اشکال سر این است، مثل زنی که از  
دست شوهرش عصبانی است به خدا فحش می دهد  
دیگر! چکار کند خب به خدا فحش می دهد دیگر...!  
سؤال: مرتد ملّی بودن...

یک وقتی یک بنده خدایی مسائش را با ما مطرح  
کرده بود و این حرفها، یک خانمی بود و خب با  
شوهرش اختلاف داشت و اینها، بعد ما می خواستیم  
اختلاف این دو تا حل بشود، البته خب آدم نمی تواند  
که هر چیزی را که به این می گوید به او هم بگوید،  
یا فرض کنید که هر چیزی که انسان به شوهر

می گوید نمی تواند انسان به زن هم بگوید، خب اینها با هم فرق می کنند، بعد یک وقتی من داشتم راه و روش کیفیت برخورد این خانم را با یکی دیگر بیان می کردم، شما وقتی که می آئید این کار را بکنید و این کار را بکنید، فلان بکنید و این حرفها، اتفاقاً این هم داشت گوش می داد که من دارم راجع به شوهرش این مطالب را عنوان می کنم، خب من یک برداشتی از شوهرش داشتم که او ندارد، این خیال کرد که من دارم جانب شوهرش را می گیرم در این زمینه، ما هم نمی دانستیم که این اصلاً آمده، ما خیال می کردیم که فقط شوهرش آمده، این زنش مثلاً رفته به اندرونی و اینها، نگو این زن هم بغل شوهرش نشسته، منتهی در آن اطاق بغل، بلند شده بود و گفته بود که اگر این راه و پیغمبر و اینها، این است، اصلاً ما هیچ چیز را قبول نداریم، گذاشته بود و رفته بود، مدتی و خیلی خلاصه...، یکی دو ماهی خلاصه، بعد دیگر خودش متوجه اشتباهش شده بود و آمده بود و از این صحبتها. زن هم همین است دیگر، زن معمولاً...، اینها دایره مدار...، چون مسأله فقط شناخت مطرح



نیست، حالا این مطالب را هم ما می‌آئیم می‌گوئیم، علم فقط کفایت نمی‌کند. به کارگیری علم در اینجا کفایت می‌کند که این برمی‌گردد به نفسانیات انسان، آنهایی که امروز یک حرفی را می‌زنند، فردا یک حرف دیگر، این چیست قضیه؟ علمشان که اضافه نمی‌شود، شرائط، اینها را در وضعیتی قرار می‌دهد که این استفاده را از این علم بکنند، فردا شرائط، آنها را در یک وضعیت دیگری قرار می‌دهد که استفاده دیگری را از این علمشان بکنند، درست مخالف هم.

سؤال: در مرتد ملی بودن آیا به طور رسمی پدر و مادرش نصرانی و اینها باشند یا نه اگر اعتقادات، اعتقادات ثنویت باشد کفایت می‌کند؟ ما حدیث هم داریم که کل مولد یولد علی الفطره یا باید بر اساس فطرت توحید را قبول داشته باشد یا اینها همه یهودی و نصرانی حساب می‌شوند قاعدتاً، عقائد، عقائد یهودی، نصرانی است، حالا اگر یک نفر ظاهراً پدر و مادرش مسلمان هستند ولی ثنویت را قائل است و این بچه‌هایش بعداً مرتد بشوند، مرتد ملی حساب می‌شوند یا فطری؟ بر چه اساس می‌شود؟

جواب: ببینید، اگر این شخص واقعاً معتقد به

ثنویت است، یعنی واقعاً مرتد است به اینکه دو تا خدا هست و اصلاً انکار توحید را می کند و وقتی که با او صحبت بشود و این حرفها، قبول نکند، مثل همین قضیه یزدان و اهرمن که از قبل بودند، خب این کافر است، بچه های این شخص هم مسلمان نیستند، یک وقتی نه، عرض کردم این مباحث، مباحث خیلی گسترده ای است، می آئیم می بینیم اینها یک عقایدی دارند که اگر به آن عقاید نگاه کنیم، بابا، مراجع تقلیدمان هم همه یهودی و نصرانی هستند، یعنی اختصاص ندارد به این چیز، همه را نگاه بکنید، اینها همه، اصلاً قائل به توحید نیستند، یک عده قائل به جبر هستند، یک عده قائل به تفویض هستند، یک عده قائل به قدریه هستند، به این ارتداد نمی گویند، یعنی تحقیقاً اگر شما بیاید با یک شخصی که رساله دارد، بیاید راجع به مسائل توحید نگاه بکنید، می گوئید این قائل به ثنویت که چه عرض کنم قائل به الفیت هستند، هزار تا آلهه اینها قبول دارند، هزار تا...! آن شرک واقعی، آن شرک حقیقی، در همه وجود دارد، در همه وجود دارد، إِنَّ الشِّرْكَ لَاقْفَىٰ مِنْ نَمَلَةٍ سُوْدَاءٍ فِي حَجْرٍ اَسْوَدٍ فِي الْيَلَةِ الْمَظْلَمَةِ اَمَّا كَسَىٰ بِهٖ اَيْنَهَا مَرْتَدٌ نَمِيْ كُوِيْدٌ، مرتد

در اینجا به این گفته می‌شود که اصول ظاهری حکم  
را و حقایق را، اینها آن اصول ظاهری را بخواهند  
انکار بکنند

سؤال: ...؟

جواب: نه نمی‌توانیم. نخیر، نه،

سؤال: ...؟

جواب: شهید ثالث، بله،

اللهم صل على محمد و آل محمد